

به مناسبت یکصد و هفتمین سالگرد شناسایی استقلال افغانستان در سطح جهانی

دوکتور نوراحمد خالدي

رئيس انجمن تاريخ افغانستان

نزدهم آگست 2026،

شهر برزبن، آستراليا

بسم الله الرحمن الرحيم

جدول محتویات

2.....	بسم الله الرحمن الرحيم
2.....	اول- مقدمه
2.....	دوم - چه چیزی را ما امروز تجلیل میکنیم؟
3.....	سوم - چرا تجلیل از صدمین سالگرد استقلال مهم است؟
4.....	چهارم - پس منظر تاریخی استرداد استقلال
8.....	پنجم - شاه امان الله خان و نهضت تجدد طلبی یا مدرنیته
13.....	ششم - عواقب شکست نهضت امانی
14.....	هفتم - عوامل شکست نهضت امانی
16.....	هشتم - حوادث صد سال قبل و ارتباط آن با شرایط امروزی افغانستان
18.....	نهم - منابع و مآخذ:

اول- مقدمه

برای من جای بس خوشیست که در این روز خجسته میخواهم توضیح کنم که در حقیقت چه چیزی را ما امروز تجلیل میکنیم، چرا تجلیل میکنم، پس منظر تاریخی آن کدام است، اهمیت آن در تاریخ کشور چه است، عواقب و ارتباط حوادث مربوط به آن دوران در شرایط و اوضاع و احوال سیاسی امروزی کشور کدامها اند.

دوم - چه چیزی را ما امروز تجلیل میکنیم؟

یکصد و هفت سال قبل بتاريخ ۲۸ اسد سال ۱۲۹۸ هجری شمسی (۱۹ آگست ۱۹۱۹م) امیرامان الله خان معاهده آتش بس تاریخی هشتم آگست همانسال را، که به معاهده راولپندی معروف است و سبب ختم جنگ سوم افغان و انگلیس گردید، رسماً تصدیق کرد. بر اساس ضمیمه شماره دوم معاهده مذکور، سر هملتن گرانت

وزیر خارجه دولت هند برطانوی به نمایندگی از دولت برطانیه استقلال کامل
افغانستان را در امور داخلی و خارجی برسمیت شناخت.

در حقیقت ۲۸ اسد روز خلاصی ملت افغانستان از شر ۱۲۳ ساله استعمار گران برطانوی است.

حصول استقلال خارجی به قهرمان استقلال شاه امان الله خان اجازه داد تا به تطبیق پروگرامهای گسترده انکشاف ساختمانی، فرهنگی، اجتماعی-سیاسی و دیپلماتیک دست زند تا افغانستان بتواند در قطار کشورهای پیشرفته جهان عرض وجود نماید.

سوم - چرا تجلیل از صدمین سالگرد استقلال مهم است؟

دلیل اول آنست که هر کشوری به یک روز ملی نیاز دارد تا مردم در آن روز دور هم جمع شده از پیروزیهای خود جشن بگیرند، از ناکامیهای خود بیاموزند و امکانات خود را در برابر مشکلات و آزمونهای که در مقابل قرار دارد ارزیابی نمایند.

در حقیقت هر کشوری به یک روز ملی نیاز دارد که ممثل وحدت ملت آن است.

برای مردم افغانستان که در جنگهای اول، دوم و سوم افغان و انگلیس جوانان بیشماری از تمام اقوام و اقشار آن در دفاع از وطن مشترک شهید شده اند روز ۲۸ اسد به مثابه روز پیروزی استقلال طلبی و شکست استعمارگری است.

در این روز بالاخره بزرگترین قدرت استعماری جهان قبول کرد که ملت افغان را نمیتوان مانند دگران مستعمره ساخت!

28 اسد سمبول ناسیونالیزم یک قوم نیست، سمبول وحدت ملی و پیروزی

یک ملت است، در دفاع از وطن مشترک. سمبول ناسیونالیزم ملت

افغانستان است. صرف نظر از اختلافات طبیعی سیاسی و سلیقوی و محلی،

تجلیل از استقلال افغانستان، تجلیل از روز ملی افغانستان واحد ووحدت

مردم آنست در زیر یک بیرق ملی.

احترام به استقلال ملی، احترام به تمامیت ارضی، احترام به قانون اساسی و احترام به بیرق ملی، از وجایب هر شهروند افغانستان است. هرگاه ما با استفاده از نعمت دموکراسی تضمین شده در قانون اساسی حقوق مساوی شهروندی را برای هر فرد این کشور تقاضا داریم در عین زمان نمیتوانیم وجایب خود را در برابر این قانون اساسی در احترام به استقلال کشور، در احترام به قانون اساسی کشور، احترام به ملت افغانستان، و احترام به بیرق ملی کشور نادیده بگیریم!

نهال استقلال به خونهای پاک افراد این کشور چه پشتون، چه تاجیک، چه هزاره، چه ازبک و چه سایر اقوام برادر آبیاری شده است. از این جهت در افتخارات این کشور هم همه سهم دارند. جا دارد در این روز ملی در کنار شهدای راه استقلال از تمام شهدای مردم افغانستان، بدون توجه به عقاید سیاسی، مذهبی و تنظیمی، چه سرباز و پولیس، مجاهد و بیگناهانیکه تصادفاً شهید شده اند یاد کنیم.

حتی امیر حبیب الله کلکانی که دولت امان الله خان را ساقط کرد باآنکه مخالف دولت و اصلاحات امان الله بود ولی بعد از این که به قدرت رسید در سخنرانی خود از پادشاه سابق به خاطر تلاش در جهت گرفتن استقلال افغانستان از او ستایش کرد ولی گفت که: "استقلال نه از من است و نه از امان الله، بلکه از شما مردم است." یاد آوری از این شهدا در یک روز ملی حق ایست که این گلگون کفنان بر ما دارند.

دلیل دیگری که تجلیل از صدمین سالگرد استرداد استقلال را ناگزیر میسازد این است که امروز صد سال بعد از حلول استقلال ما با همان مسایلی و همان عناصری روبرو هستیم که سبب شکست پروگرامهای اصلاحی شاه امان الله خان گردید. جا دارد این مطلب مورد دقت و ارزیابی قرار بگیرد که چرا زمان در افغانستان منجمد شده است؟

چهارم - پس منظر تاریخی استرداد استقلال

با آنکه موضوع استقلال افغانستان و جنگ سوم افغان-انگلیس از سوی بریتانیا کم اهمیت و خیلی کوچک جلوه داده شد، باوجود آن این جنگ از جمله جنگهای بزرگ به شمار میرود که در آن بیش از ۱۶ میلیون پاوند خسارات مالی به هند برطانوی وارد شد و حدوداً ۲۰۰۰ افراد نظامی آنها نیز درین جنگ هلاک شدند.

سوالی که نزد بسیاریها مطرح است و بخصوص در سالهای اخیر مورد مباحثه زیاد قرار دارد این است که **آیا افغانستان هرگز مستعمره بوده است یا خیر؟** حتی شخصیتهایی در سطح جواهر لعل نهرو در آنزمان تعجب کرده بود که چرا افغانستان بالای هند برطانوی حمله کرده بود (نهرو، نگاهی بتاریخ جهان).

وقتی در سال ۱۹۱۹ امان اله خان به پادشاهی رسید دولت هند برتانوی حتی سفارت در کابل نداشت صرف یکنفر بنام حافظ سیف اله تحت عنوان "واقعه نگار" حافظ منافع انگلستان در کابل بود و او هم در حالت نظر بند بسر میبرد. در حالیکه شخصی بنام سردار عبدالرحمان در مقام رسمی سفیر افغانستان در دهلی ایفای وظیفه میکرد.

افغانستان چگونه مستعمره بود که استعمار گران در این کشور نه نماینده داشتند و نه سربازی و نه کدام اداره چی؟ در حالیکه در هندوستان مامور مالیه، مدیر گمرک، قومندان امنیه و حتی مامور پوسته خانه همه انگلیس بودند!

پاسخ به این سوال را در شرایط ختمجنگ دوم افغان و انگلیس باید جستجو کرد.

مداخلات استعماری انگلیسها در امور افغانستان از سال ۱۷۹۶م در زمان سلطنت زمانشاه نواسه احمدشاه بابا آغاز گردیده و برای ۱۲۳ سال بعدی تا

سال 1919م ادامه می یابد. در طول این مدت سیاست انگلیسها در برابر افغانستان سه مرحله آتی را در بر داشت:

1. تضعیف، گسست و زوال امپراطوری ابدالی از داخل و با کمک رقبای منطقوی آن (1798-1837م)؛

2. اقدام مستقیم در مستعمره ساختن افغانستان (1838-1842، و 1878-1880م) و

3. تبدیل افغانستان به یک کشور حایل تحت الحمایه (1881-1919م).

مرحله اول - بر خورد اول افغانها با استعمارگران انگلیسی با آنکه بصورت غیر مستقیم صورت گرفت اما برای ملت افغانستان مرگبار بود.

در سال 1798م مردم هندوستان و مهاراجه های آن از گسترش استعمار انگلستان توسط کمپنی هند شرقی در بنگال، مدراس، میسور و بمبئی به تشویش بوده از زمانشاه پادشاه افغانستان دعوت میکنند تا برای راندن انگلیسها از هندوستان به هند لشکرکشی کند. مهاراجه های هندوستان حاضر شدند روزانه یک لک رویه مصارف اردوی زمانشاه را پردازند. زمانشاه با قوای بزرگی به هند لشکر کشی میکند.

انگلیسها دست و پاچه شده به فکر چاره می افتند و آنها مهد علیخان بهادر جنگ را با اعتبارات زیاد به دربار فتح علیشاه قاجار به ایران اعزام میکنند و از شاه قاجاری میخواهند تا بالای افغانستان لشکر کشی کند. در این زمان شاه قاجار از حکومت درانی بالای مشهد و خراسان ایران نیز ناراضی بود و در صدد بهانه میگشت. مهدعلی خان خودش مینویسد که او از شاه خواست تا شاهزاده شاه محمود برادر زمانشاه و پسر او کامران را کمک کند تا جانشین زمانشاه گردد. قوای زمانشاه در نزدیکی های دهلی رسیده بود که خبر لشکر کشی ایرانیها به قندهار به او میرسد. او ناگزیر به

قندهار بر میگردد که در آنجا گرفتار و از دوچشم نا بینا شده شاه محمود به عوض او به تخت مینشیند.

بدین سان با توطئه انگلیسها و کمک ایرانیها برادر کشیها و جنگهای خانگی میان شاهزاده گان و بزرگان قومی سدوزاییها، بارکزیاییها در افغانستان آغاز و دامن زده میشود و برای چهل سال تا جنگ اول افغان و انگلیس در سال 1838م در زمان پادشاهی امیر دوست محمد خان ادامه میابد.

استعمار گران انگلیسی بعد از چهل سال دسیسه، و اتحادهای نامقدس با همسایگان منجمله رنجیت سنگ در شرق، دولت قاجاری فارس در غرب، و تحریک شاهزاده گان برضد یکدیگرموفق به تضعیف دولت مقتدر ابدالی میگردند. رنجیت سنگ در طول 16 سال از 1818م تا 1834م به کمک انگلیسها کشمیر، ملتان، سند را تصرف کرده در سال 1820م از دریای سند عبور میکند مناطق پشتون نشین دیره غازی خان، را تصرف میکنند تا اینکه در سال 1834م پشاور را اشغال میکنند.

در سال 1838م از امپراطوری ابدالی چهار قدرت محلی باقیمانده بود: کابل، امیر دوست محمد خان، قندهار سردار کهندل خان، هرات شهزاده کامران میزا (پسر شاه محمود) و ترکستان افغانی که از دریای آمو تا کوههای هندوکش بود بدست حکام محلی افتاده بود. به اینصورت در سال 1839م شرایط برای اشغال افغانستان توسط انگلیسها کاملاً فراهم بود.

مرحله دوم - انگلیسها دوبار کوشیدند افغانستان را مانند هندوستان به یک مستعمره تمام عیار مبدل نمایند.

بار اول انگلیسها به بهانه پیشگیری از روسها، در ماه مارچ سال 1839م جنگ اول افغان و انگلیس را برای اشغال و مستعمره ساختن بالای افغانستان تحمیل میکنند.

نتیجه نهایی آن شد که در نتیجه مقاومت مردم افغانستان انگلیس ها در سال 1842م مجبور به عقب نشینی بسوی جلال آباد میشوند که در منطقهء گندمک از طرف افغانها طرف حمله قرار گرفته همه به استثنای محدودی زندانی کشته میشوند و تنها شخصی بنام داکتر برآیدن خود را به جلال آباد رسانیده خبر نابودی قوای انگلیسی را به قوای انگلیسی مستقر در آنجا میرساند.

افغانها اختلافات قومی و زبانی خود را یکطرف گذاشته و برای اخراج انگلیسها از پایتخت خود متحد شدند.

در کابل شاه شجاع کشته میشود و انگلیسها ناگزیر امیردوست محمد خان را از اسارت آزاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد.

امیردوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز میکند و ترکستان افغانی را در سالهای 1850م تا 1855 دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت، متعاقباً در سال 1861م بالای هرات لشکر کشیده بعد از ده ماه محاصره شهر را تسلیم میشود و به اینصورت اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان بار دیگر تأمین میشود.

بار دوم انگلیسها مطابق استراتژی استعماری فرووارد پالیسی خود خواستند بزور

سفیر خود را در کابل مستقر کنند. بیاد بیاوریم که در سپتمبر سال 1878م امیر شیرعلی خان، به پیروی از امیر دوست محمد خان (1843م)، بازهم از قبولی سفیر انگلستان بدربار کابل اجتناب میکند. با وجود آن لارڈ لیتن وایسرای هند برطانوی بدون موافقهء امیر به اعزام سفیر خود به کابل اقدام میکند. مأمورین سرحدی افغان در شرق درهء خیبر از ورود نیول چمبرلن Neville Bowles Chamberlain که، بعدها صدراعظم بریتانیای کبیر شد، به عنوان نمایندهء اعزامی دولت انگلستان به خاک افغانستان جلوگیری میکنند. در مقابل لارڈ لیتن وایسرای هند برطانوی

به مناسبت یکصد و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان – دوکتور نوراحمد خالدی ماه آگست 9

میخواهد بزور سفیر خود را در کابل نصب کرده افغانستان را به یک مستعمره تمام عیار مبدل نماید. برای این منظور قوای برطانوی از سه محاذ مشرقی، جنوبی و قندهار در سال 1878 بالای افغانستان حمله نموده و با آغاز **جنگ دوم افغان و انگلیس** کابل را در محاصره میگیرند. امیر شیرعلی خان برای جلب حمایت روسها به بخارا میرود اما مایوسانه به مزارشریف برگشته در همانجا وفات میکند و پسرش محمد یعقوب خان در کابل جانشین او میگردد.

انگلیسها به خونخواهی نابودی کامل اردوی انگلستان در جنگ اول افغان و انگلیس که در سال 1842م در منطقه گندمک بین کابل و جلال آباد واقع شده بود، در همان محل خیمه زده و **معاهده گندمک** را در 28 می 1879 بالای امیر محمد یعقوب خان تحمیل کردند.

معاهده گندمک دو شرط اساسی داشت:

۱ دولت افغانستان سفیر دولت هند برطانوی را که اروپایی نژاد خواهد بود در کابل قبول کند؛ و

۲ دولت افغانستان روابط خود را با کشور های خارجی به مشوره سفیر انگلیسی اجرا نماید و در بدل آن دولت هند برطانوی سالانه یک سبسی به افغانستان میپردازد.

سر لویی کیوناری که معاهده گندمک را با امیر امضا کرده بود با حمایت قوای انگلیسی به حیث سفیر بریتانیا وارد کابل میشود. طی دو ماه اقامت خود در کابل، کیوناری به وضاحت نشان داد که نقش او نه تنها مشوره دادن در امور خارجی بوده بلکه در عمل به مثابه زمامدار اصلی فعالیت خواهد کرد. به این ترتیب شرایط تبدیل کشور به یک مستعمره مستقیم بریتانیا فراهم شده بود.

اما مردم افغانستان خیالات دیگری داشته دست به قیام زدند و با تار و مار کردن قوای انگلیسی مقیم کابل و کشتن سر لوئی کیوناری، دو ماه بعد از آمدن او، پاسخ لازم را به بریتانیا دادند. **خارجیها نمیتوانند بالای مردم افغانستان مستقیماً حکومت کنند!**

متعاقباً قوای انگلیسی وارد کابل شده به تنبیه مردم شهر میپردازند. امیرمحمد یعقوب خان از سلطنت دست شسته و انگلیسها او را به هندوستان تبعید میکنند. اغتشاش و نا آرامی ادامه می یابد و **در این گِیرو دار سر کلاوه از دست انگلیسها گم میشود.**

مردم شمالی و رهبرانی مانند میرمسجدی خان و برادرش میر درویش به جمع آوری قوا میپردازند و تحت زعامت میر بچه خان قوای انگلیسی را در شمالی مورد حمله قرار میدهند در حالیکه برادران جنوبی آنها به رهبری ملا مشک عالم از جنوب شهر کابل را طرف حمله قرار میدهند.

تا آنکه انگلیسها در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش به امارت **عبدالرحمان خان برادر زاده امیر شیرعلی خان** بالای تمام کشور موافقه نموده موصوف از بخارا بکابل آمده در جولای سال 1880م به حیث امیر زمام امور کشور را بدست میگیرد. به تعقیب آن انگلیسها در جنگ میوند شکست فاحش خورده از افغانستان خارج میگردند.

در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش در سرحدات شمال غرب هند برطانوی انگلیسها ناگذیر امارت امیر عبدالرحمان خان را ترجیح داده **از تاکید به داشتن سفیر در کابل صرف نظر کرده اما نظارت بر امور خارجی افغانستان را به عهده میگیرند.**

مرحله سوم سیاست انگلیسها در مقابل افغانستان که عبارت از **ایجاد یک دولت حایل و تحت الحمایه** است از این زمان آغاز میگردد. متأسفانه **پیروزی افغانها در جنگ دوم افغان و انگلیس** به پیروزی دیپلماتیک مبدل نگردید و به عوض آنکه امیر عبدالرحمان خان شرایط افغانستان را به انگلیسها دیکته نماید از انگلیسها خواست که آنها چه میخواهند. در نتیجه انگلیسها قادر شدند با وجود شکست در جنگ، **افغانستان را به یک کشور حایل تحت حمایت خود مبدل نمایند** که این حالت تا 8 آگست 1919 و امضای معاهده راولپندی ادامه یافت.

در این مرحله انگلیسها منجمله تعیین سرحدات کشور را با توافق امیر عبدالرحمن خان به عهده میگیرند و در مقابل به پرداخت سبسی سالانه برای ۳۹ سال آینده تا معاهده راولپندی ادامه میدهند.

بر همین اساس در زمان امیر عبدالرحمان خان و متعاقب او امیر حبیب اله خان انگلیسها در تعیین خطوط سرحدی افغانستان با همسایگان به حکمیت میپردازند اما در اداره امور داخلی کشور نقشی ندارند.

با این سابقه میتوان به وضاحت گفت که **افغانستان هرگز مستعمره به تعریف کلاسیک آن نبوده است.**

طوریکه میبینیم مردم افغانستان، اعم از تمام اقوام و اقشار نفوس، با دفاع قهرمانانه از وطن مشترک شان در جنگهای اول، دوم و سوم افغان و انگلیس یوزهء استعمارگران را بخاک مالیده در عمل ثابت کردند که **ملت افغان را نمیتوان مانند دگران مستعمره ساخت!**

پنجم - شاه امان الله خان و نهضت تجدد طلبی یا مدرنیته

روند تجدد طلبی، ترقیخواهی یا "مدرنیته" همزمان با پیشرفتهای علمی و تخیلی در سه قرن گذشته در تمام جهان سرعت و اهمیت بیشتر یافته است. وقتی شاه امان الله خان خواست بعد از حصول استقلال در سال 1919م نهضت تجدد طلبی را در کشور توسعه دهد افغانستان دو قرن از این جنبش بدور مانده بود. **دست آوردهای نهضت مدرنیته** در کشورهای پیشرفته که عموماً کشورهای غربی بشمول امریکا بودند عبارت بود از:

- استفاده وسیع از تکنولوژی در تولید محصولات، امتعه، ترانسپورت، تولید و مصرف انرژی، اتصالات؛

- استفاده وسیع از تکنولوژی در زندگی روزمره مردم؛

- الغای بردگی، مبارزه علیه تبعیض نژادی؛

- داخل شدن زن در جامعه و تساوی حقوقی زن و مرد؛

- اشاعه دموکراسی و حقوق شهروندی، سهمگیری بیشتر مردم در دولت، مکلف ساختن دولت ها و سازمانها به رعایت از حقوق بشر و آزادیهای فردی و تهیه وسیع خدمات اجتماعی و خدمات صحتی از طرف دولت؛

- جدایی دین از دولت و رسیدن به عصر حاکمیت قوانین مدنی در جامعه؛

نتایج نهضت مدرنیته سبب بهبود قابل ملاحظه سطح زندگی مردمان کشورهای غربی و غنی شدن دولتهای آنها شده و این کشورها را قادر ساخت با استفاده از تکنولوژی به قدرت نظامی خود پرداخته مستعمرات وسیعی را

در جهان بدست آورند که بذات خود سبب افزایش ثروت ش شدت آنها گردید.

از جمله کشورهای شرقی یگانه کشوری که اهمیت تجدد طلبی یا مدرنیته را درک کرد و کوشش کرد با استفاده از آن با کشورهای پیشرفته صنعتی غربی همگام شود کشور جاپان بود.

تجدد خواهی منحصر به تمدن غرب نیست و در فرهنگ اصیل جامعه ما نیز ریشه و پایه دارد و نباید آن را در انحصار تمدن غرب قرار داد. فراموش نکنیم اسلام زمانی به اوج قدرت خود رسید که از سرزمینهای عرب به سرزمینهای مشرق زمین منجمله سرزمینهای افغانستان و آسیای میانه رسید و با تمدن تاجر پیشه این سرزمینها آشنا شد و دوران شگوفان خلافت عباسی را به میان آورد که دانشمندان بیشماری را به جهان ساینس و معرفت ، منجمله بزرگترین مفسرین اسلامی را، ارزانی داشته است. بیجهت نیست که گروههای تکفیری سلفی عرب مخالف سرسخت این دوران میباشند.

این موضوع را باید بخاطر داشت که عقاید اسلامیستها و طالبان در بر خورد با مظاهر تمدن بشر از سنتهای عنعنوی مردم این سرزمینها نمایندگی نمیکند. به قول **میر عبدالواحد سادات** "اسلام سنتی افغانستان در بیشتر از هزار سال و تا آمدن پای استعمار و تاسیس مدرسه دیوبند، اسلام متساهل و آمیخته با عرفان بوده است و به شهادت تاریخ بزرگترین فرهنگ سالاران که در عین حال شخصیت های بزرگ اسلامی نیز میباشند همانند حضرت سنایی، مولانا ، جامی و ... رحمن بابا، امیر علی شیر نوایی و ... بستر فرهنگی را بوجود آوردند که تساهل ، تسامح ، تحمل و ... مظاهر عالی آن بوده و باعث همدیگر پذیری در جامعه ایکه بذات متکثرو کثیرالقوامی است، گردیده است . در صد سال اخیر با خلق اسلام سیاسی و بخصوص در اوج جنگ

سرد که افغانستان بحیث نطح آن جنگ استعمال گردید و تا کنون، ما شاهد دگرگونی در اسلام واقعی و سنتی افغانستان و منطقه میباشیم و ضرور است تا این موضوع مورد نقد گسترده دانشمندان ما قرارگیرد و به این سوال پاسخ داده شود که اسلام سیاسی همان دین اسلام است؟ و یا ایدیالوژی سیاسی میباشد؟"

مردم سرزمین افغانستان با آنکه به دین اسلام مشرف شدند اما در برابر سلطه جویی های فرهنگی اعراب مهاجم مقاومت نموده و نگذاشتند که به عوض زبانهای مادری شان، لسان عربی ترویج و رسمیت بیابد. در هرات، بلخ و غزنی آثار مهم علمی و فرهنگی به رشتهء تحریر درآمد و دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی، بوعلی سینای بلخی و صدها ادیب و شاعر بزرگ در آنجاها زنده گی داشتند که دست آورد های علمی و فرهنگی شان، در مجموع تمدن بشری قابل درک بوده و امروز هم میتواند راه مارا به سوی تمدن و تجدد بگشاید.

همچنان در عرصه اجتماعی جرگه و مشوره از عصر تمدن بلخ در تاریخ این سرزمین وجود داشته جرگه ها در نقش محاکم عمل کرده، مسئلهء جنگ و صلح و انتخاب پادشاه از صلاحیت های آن بود. به عبارت دیگر، جرگه نوعی از نمایندگی مردم در حل مسایل مربوط به سرنوشت شان بود. طوریکه میدانیم جرگه ها که خود نوعی از تبارز دموکراسی قومی و و لویه جرگه ها که تبارز دموکراسی در سطح ملی است در فرهنگ پشتونولی و در مجموع در فرهنگ مردم افغانستان مقام بالایی دارد و مرجع مشروعیت اقدامات زعیم کشور و دولت را فراهم میکنند.

همچنان تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتونها را نباید از نظر انداخت. آنانیکه جنبش طالبان را جنبش متکی بر فرهنگ قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. یک محقق هزاره تبار بنام صاحب نظر مرادی در مورد

مقررات وضع شده توسط احمدشاه ابدالی نوشته بود که: "احمد خان... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، و نظامی به کارگرفت. ازدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمدشاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" به قول اولیور روی، که از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهء حقوق مدنی را تشکیل میدهد، در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم.

در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزارهء او در صفحات تلویزیونها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتونها موجود است. فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه های دیوبندی در مناطق قبایلی و پشتون نشین در پاکستان میباشد. اکثر این افراد در کمپهای مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته

بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای "شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزشهای ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آنرا در تخریب مجسمه های بودایی بامیان میتوانیم ببینیم. مجسمه های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولتهای عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبولهای ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آنها لذت بردند. باآنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون نشین اداره و اجرا میکردید، نداشتند.

بنابر آن با توجه به این سابقه تاریخی تجدد خواهی نباید پیشرفت و اصلاح جامعه را منحصر به تمدن جوامع غربی نمود.

در عصر امان الله خان در میان کشورهای اسلامی در منطقه ما دوکشور در راه تجدد طلبی گام برداشته بودند: ترکیه تحت رهبری کمال اتاتورک و فارس تحت رهبری رضا خان.

شاه امان الله خان از اهمیت نهضت تجدد طلبی در ترکیه و فارس بخوبی مطلع بود. خانم او ملکه ثریا در سوریه تولد شده بود که همراه با فامیل روشنفکر خود (فامیل طرزی) در شکل گیری نهضت تجدد طلبی دوره امانی نقش بسیار براننده داشت. از فیض رهنمایی های سید جمال الدین افغان، شناخت پدر محمود طرزی و خودش از ماهیت استعمار به درجهء کمال رسیده بود. مادر ملکه ثریا اولین جریده نسوان کشور (سراج النسوان) دوره امانی را نظارت میکرد.

پروگرامهای تجدد طلبی دوره امانی شامل ساحات متعدد میگردید که منجمله میتوان از اینها نام برد:

- توسعهٔ تعلیم و تربیه برای همه بشمول زنان؛
- اعزام شاگردان افغان، منجمله دختران، به اروپا برای کسب دانش عصر از جمله طبابت؛
- سهم دادن زنان در امور اجتماعی و رفع حجاب؛
- انکشاف مطبوعات؛
- اصلاحات مالیاتی؛
- اعمار ساختمانهای ادارات دولتی؛
- معرفی خط آهن؛
- معرفی قانون اساسی جدید؛
- معرفی قوانین مدنی جزائی؛.
- ترویج پوشیدن لباسهای اروپائی بخصوص در میان مامورین دولت؛
- لغو بردگی.

پروگرامهای مدرّنه دورهٔ امانی با سه قیام ارتجاعی مواجه شد:

1. قیام 1924م ملای لنگ در جنوبی؛
2. قیام قوم شینوار در سال 1928 در مشرقی؛ و
3. قیام سال 1929 حبیب الله کلکانی (مشهور به بچهٔ سقاو) در شمالی.

تمام این شورشها یک وجهه مشترک باهم داشتند؛ مخالفت با اقدامات اصلاحی و بازگشت به حاکمیت شریعت! در تمام این شورشها شاه را کافر و منحرف از دین اسلام می دانستند. هیچکدام جنبش طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نبودند. در صفوف آنها افراد وابسته به اقوام مختلف شرکت داشتند و حامیان آنها را ملاها و رهبران عنعنوی مذهبی تشکیل میدادند. بیشتر سران قبایل پشتون به اسم مبارزه با پادشاه کافر، با حبیب الله تاجیک تبار همکاری کرده بودند. در حالیکه شورشهای جنوبی و مشرقی سرکوب شدند، شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید. امان الله خان از حکومت دست کشید و به قندهار رفت. باآنکه در قندهار کوشید با جمع آوری قوه دوباره کابل را اشغال کند اما در غزنی شکست خورد و مجبور به ترک کشور گردید. شورش مردم شینوار بسرکردگی دو نفرخان بنامهای محمدعلم ومحمدافضل آغاز گردید. نیروهای نظامی کابل به آنسو سوق شدند. و وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، آنگاه حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) از سمت دست به اغتشاش زد و با نیروهای خود برکابل حمله کردند. مطابق کتاب فیض محمد کاتب بتاريخ 12 دسمبر 1928 وقتی که بچه سقاو برکابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت وعبدالعزيز وزیردفاع ، فقط 80 نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل 2000 نفر لشکر ایلجاری سقاوی که 200 تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت پردازند!

حضرت نورالمشایخ مجددی د ریکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل درحالت پیشروی بودند، داد. قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) درغزنه بر روی قوت

های تعرضی امان الله خان آتش کشودند و بدستکاری سبوتاژکننده گان داخل دربار ، اردوی شاه را از پیشروی به سمت کابل باز داشته ، تبلیغاتی را سازمان دادند که در نتیجه قوای وفادار به شاه امان الله پراکنده شده و خودش مجبوره عقب نشینی گردید.

ششم - عواقب شکست نهضت امانی

متعاقب آن در طول نه ماه حکومت حبیب الله کلکانی تمام پروگرامهای اصلاحی امان الله خان متوقف شد. قانون اساسی و قانون جزا لغو گردیدند. مکاتب مسدود شدند، اصلاحات مالیاتی و اصلاحات در ساحة قضائیه متوقف گردید، پروگرامهای ساختمانی لغو شدند. کشور دوباره به اصول بنیادگرایی و حاکمیت شریعت با تفسیر شاگردان مدرسه های دیوبندی واقع در هندوستان برگشت. بیجهت نبود که امان الله خان اعزام طالبان افغان را به این مدرسه ها لغو کرده بود و از ورود ملاهای درس خوانده در این مدرسه ها جلوگیری میکرد.

دولت حبیب الله کلکانی که در آغاز مالیات قانونی را نیز بخشیده بود، بعد ها مالیات چند برابر از مردم می گرفت، راه های تجاری با خارج از افغانستان بسته شده بود و اوضاع اقتصادی بیش از هر زمان دیگری رو به خرابی می رفت.

هزاره های افغانستان نیز به علت لغو آئین بردگی از سوی امان الله، به او وفادار مانده بودند و به مخالفت با حکومت حبیب الله کلکانی پرداختند.

با آنکه بچه سقاو با حمایت وسیع روحانیون منجمله فرقه نقشبندی و خانواده مجددی (نور المشایخ، شمس المشایخ) به قدرت رسید اما بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باقی ماند و توسط محمد نادر خان و برادران او به حمایت اقوام سرحدی و

اقوام جنوبی و سایر اقوام پشتون سقوط کرد و نادر خان بتاريخ 15 اکتوبر سال 1929 توسط سران این اقوام به عنوان پادشاه اعلان گردید.

شاید جای تعجب باشد که با وجود حمایت روحانیون از حکومت حبیب الله کلکانی چرا حکومت او بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باشد؟

دو عامل مهم در سقوط حکومت حبیب الله کلکانی دخیل بود: عکس العمل اقوام پشتون برای احیای دوباره زعامت عنعنوی اریستوکراسی دولت افغانستان و تغییر موقف خانواده مجددی در کابل.

در حالیکه مخالفت با برنامه های تجدد طلبی بعضی اقوام پشتون را ترغیب به قیام نمود، اما نمیتوان انتظار داشت تمام اقوام پشتون به مدت طولانی آرام نشسته شاهد از دست رفتن زعامت قدرت دولتی از اریستوکراسی درانی/بارکزائی باشند. بنابر آن به مجردیکه یک اریستوکرات صاحب نام، در این مورد جنرال محمد نادر خان بارکزائی، وارد صحنه گردید تمام اقوام دو طرف سرحد با او همکاری کرده او را به سلطنت رساندند.

علاوه بر آن، زمانیکه خانواده با نفوذ مجددی مستقر در کابل که با اشرافیت دولتی عنعنوی افغانستان روابط بسیار نزدیک داشتند متوجه شدند که انارشی حاکم در دوران حکومت حبیب الله کلکانی ضامن منافع دراز مدت آنها نیست، از حمایت او رو گرداندند. به قول مارشال شاه ولیخان از کتاب "یادداشتهای من" در جریان تدارکات حمله بر کابل، نور المشایخ مجددی بدیدار او در اورگون میرود و همچنان بدیدار نادر خان در یکتیا میرود.

هفتم - عوامل شکست نهضت امانی

بسیاریها علل سقوط نهضت امانی را کاملاً بسته به دسایس استعمارگران انگلیسی میدانند. انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها در میان تعداد زیادی از نویسندگان افغان و سایر کشورهای رو به انکشاف به یک عنعنۀ مبدل شده است. به وفرت خوانده میشود که انگلیسها عبدالرحمان خان را آوردند، انگلیسها امان الله خان را ساقط کردند، انگلیسها نادر خان را به قدرت رسانیدند، شورویها در کودتای داوود خان دست داشتند، شورویها کودتای هفتم ثور را طرح ریزی کردند، پیلوتهای روسی بر ارگ حمله کردند، امریکاییها طالبان و داعش را ایجاد کرده اند و غیره از این قبیل. در بسیاری از نوشته ها به حد مشمئز کننده اینگونه برداشتها و برجسته کردن آنها به عنوان عوامل تعیین کننده حوادث داخلی تکرار میگردند. به یقین که در تاکید بی اینگونه برداشتها ما افغانها تنها نیستیم، دیگران، بخصوص ایرانیها، نیز دست کمی از ما ندارند.

در این هیچ جای شکی نیست که استعمار و امپریالیزم در امور ممالک رو به انکشاف همیشه مداخله میکنند و در بیانات فوق نیز شمه هایی زیادی از حقایق نهفته اند. تا

صد سال قبل، استعمار کهن با توجه به منافع استعماری خود در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانهٔ مقابله و حمایت کار میگرفتند. از یکطرف با

مدرسه های دیوبندی در هندوستان مخالفت میکردند اما از روحانیون وابسته به همان مکتب فکری با جنبشهای ترقیخواهانه در افغانستان مخالفت میکردند. اما انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها پندار ساده لوحانه و دگم بوده عوامل، محرکها و دینامیزم داخلی وقایع را نادیده گرفته و کمرنگ جلوه میدهد.

در رابطه با عوامل شکست نهضت ترقیخواهانۀ امان الله خان نیز تاکید بر همچو برداشتها عوامل عینی داخلی را کمرنگ جلوه داده سبب انحراف فکری و در نهایت

خود فریبی می‌گردد. واقعیت آنست که متاسفانه مغالطه و اختلاط و درهم آمیختن مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی** Modernism دوره امانی با Western-ism یا **غرب زدگی** و شتابزدگی در تطبیق برنامه ها، در کنار دسایس آشکار و پنهان استعمارگران انگلیسی که پیشرفت یک افغانستان مستقل را خطر برای ادامه تسلط استعماری خود در هند میدانستند، عوامل شکست نهضت ترقیخواهانه امان الله خان فراهم نمود. کشور جاپان دست به **تجدد طلبی** وسیع زد بدون آنکه مظاهر **غرب زدگی** را در جامعه عنعنوی خود معرفی کند و از همین جهت پیروز شد.

در حالیکه برنامه های **تجدد طلبی** در ترکیه با موفقیت مورد تطبیق قرار گرفته بود، آنچه را امان الله خان و همکاران او نتوانستند تشخیص نمایند این بود که در ترکیه، تحولات اجتماعی سابقه داشته و طبقه متوسط از یک توانمندی معین بر خوردار بود. همین طوریک اردوی منظم در اختیار دولت قرارداشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقه پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت.

یک مثال از وقایع عینی انزمان را که نمونه از درک نادرست مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی** Modernism دوره امانی با Western-ism یا **غرب زدگی** است از قول فیض محمد کاتب در کتاب تذکرات انقلاب چنین میخوانیم: "احمد علی خان (رییس بلدیة شهر کابل) اهالی شهر را از قوی وضعیف و وضعیف و دکاندار و حرفه ور بازار و ذکور وانات عرصه دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپائی و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن، کشانیده بود،" (فیض محمدکاتب، تذکرات انقلاب، علی امیری کلن آلمان).

جای تعجب نیست که در چنین حالت که فرهنگ عنعنوی عوام طرف تحقیر قرار میگیرد روحانیون بنیاد گرا فرصی مییابند تا علیه اصلاحات امانی وارد میدان شده وبا

تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراکنده و بعداً سرتاسری را به وجود آوردند. به یقین که عمال استعمار انگلیس نیز از همچو شرایط استفادهٔ سوء نموده به آتش طغیان مردم هیزم میریزند.

حکومت نه ماههٔ حبیب الله کلکانی با آنکه یک دورهٔ کوتاه اختلال در مسیر طبیعی زعامت عنعنوی دولت افغانستان محسوب میگردد اما **موجودیت یک زیربنای گستردهٔ بنیادگرایان** را در افغانستان بر ملا کرد. بچهٔ سقاو از حمایت علماً (ملاها) در شمالی و سائر نقاط کشور و بخصوص در مناطق تحت نفوذ **فرقهٔ نقشبندیه** برخوردار بود. همچنان ابراهیم بتگ رهبر **جنبش باسمچی** های آسیای مرکزی که به افغانستان فراری شده بود در سال 1929 از قیام بچهٔ سقاو حمایت کرد. پیر تگاو که بچهٔ سقاو را به عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله اعلان نمود پسر سید جان پاچا بود که خود در سال 1919م نصرالله خان کاکای امان الله خان را در جلال آباد پادشاه اعلان کرده بود.

بچهٔ سقاو خود مرید شمس الحق مجددی، **پیر گلبدار**، بود. ورود او به کابل مورد تأیید خانوادهٔ مجددی مقیم شوربازار قرار گرفته بود.

بنیادگرایان مذهبی کسی را میخواستند بر تخت سلطنت کابل ببینند که حاکمیت شریعت را دوباره احیا نماید و تمام اصلاحات امان الله خان را لغو نماید.

حمایت عامه از قیام بچهٔ سقاو دلایل فرهنگی داشت. این قیام هرگز مبنای سیاسی، طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نداشت.

هشتم - حوادث صد سال قبل و ارتباط آن با شرایط امروزی افغانستان

در صد سال اخیر در افغانستان **تسلسل مبارزه میان خوب، بد و زشت** بطور واضح مشهود است. از روز استقلال در سال 1919م تا امروز مبارزه میان جنگسالاران و زورگویان محلی و حکومت مرکزی و همچنان مبارزه میان عناصر بنیادگرای عنعنوی به رهبری روحانیون و نیروهای ترقیخواه که آرزومند پیشرفت کشور در قطار کشورهای پیشرفته دنیا میباشند همچنان جریان دارد. شباهت مسائل و عوامل شکست نهضت امانی با مسائل و عوامل ارتجاعی امروزی که در مقابل توسعه دموکراسی، حقوق اساسی مدنی مردم، توسعه حقوق بشر منجمله حق تعلیم و تربیه و حقوق و آزادیهای ابتدایی فردی مانند مساوات در برابر قانون، پوشیدن لباس، کار و اشتغال هنوز هم به همان شدت صد سال خود باقیست. حتی نسلهای امروزی افراد در همان نقشهای متخاصم پدران و پدر کلانهای خود قرار دارند. بطور مثال اگر نزدیک به صد سال قبل خلیل الله خلیلی به حمایت از حبیب الله کلکانی در کنار او قرار گرفت، پسر او امروز در کنار شورای نظار قرار دارد! امروز هم اشخاصی هستند که برای ادامه سلطه مافیای جهادی فرد مجاهد را برتر از سائر افراد جامعه پنداشته امتیازات بیشتر برای آنها تقاضا دارند. این تنها طالبان نیستند که مخالف مظاهر فرهنگ متداول امروزی در جهان اند و جز از شریعت هیچ قانون دیگری را برسمیت نمیشناسند بلکه هستند باندهایی از مجاهدین سابق که در شهرها، اطراف و اکناف کشور در مخالفت با مظاهر تمدن و فرهنگ متداول امروزی محاکم صحرایی برپا کرده فرمان به سنگسار مردم میدهند. مانند آنست که زمان در افغانستان منجمد شده است!

در طول یکصد و هفت سال گذشته عناصر متعصب مذهبی که در مخالفت با

ترقیخواهی یا مدرنیزم قرار گرفتند شامل **بنیادگرایان، اسلامگرایان**، و اخیراً

گروههای **وهابی و تکفیری** میباشند. کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در

به مناسبت یکصد و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان – دوکتور نوراحمد خالدي ماه 25

آگست 2026

دههٔ دموکراسی 1964-1973 میلادی با آزادی های فردی و اجتماعی سر مخالفت گشودند. در این دوران تیزاب یاشیدنها بروی دختران مکاتب رواج یافت و عامل شهادت عبدالرحمن در لغمان، عبدالقادر در هرات و سیدال سخندان در پوهنتون کابل گردیدند.

اسلامگرایان متعاقباً بر مبنای فتوای به خطر افتیدن دین اسلام در مقابل جمهوری داوود خان بغاوت نموده در سال 1975 به اعزام گروپهای مسلح خرابکار از پاکستان اقدام کردند که ترور علی احمد خرم وزیرپلان در کابل و شورش پنجشیر را میتوان نام برد

بر همین تسلسل کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه های 1980 و 1990 میلادی حیات دوباره یافته به عنوان تنظیمهای جهادی بنیاد گرا و اسلامگرا در **صفوف قیامهای مردمی رخنه کرده رهبری مقاومت مردم را در برابر حکومتهای خود کامه کودتای هفتم ثور گرفته هزاران مکتب را ویران کردند و آتش زدند و هزاران معلم و متعلم بیگناه را به شهادت رسانیدند.**

متأسفانه امروز در شرایط حکومت قرون وسطایی طالبان و سپردن زمام امور افغانستان، و قبل از آن، به گروههای جهادی بنیادگرایان و اسلامگرایان ذهنیت افراط گرایی مذهبی تکفیری مجاهد پرور در نصاب درسی مضامین دینی سیستم تعلیم و تربیهٔ کشور داخل شده است و تراوشات چنین ذهنیت مخرب از پشت تربیونهای مهم از طریق رسانه های ملی در جامعه منتشر میگردد. به همین ارتباط **میر عبدالواحد** سادات مینویسد: "ذهنیت تکفیری ... مخالفان را «کافر» خوانده و برای مشروعیت «فتوای» خویش به آیات و احادیث استناد مینماید. این ذهنیت در طول تاریخ و از جمله درصد سال اخیر با الهام از مدرسه دیوبند و به اشکال مختلف تاکنون، در جدل تاریخی علم و جهل و بعد از شمس النهار که تجدد و تقابل آن با سنت مطرح

است و طی جنبش های مشروطیت اول و دوم و نهضت امانی و «لا تی» خواندن شاه امان اله و ... تا کنون از جهل پاسداری و برای بغاوت زمینه سازی نموده است... اعلام... در نهم سپتامبر و در خیمه لویه جرگه این ذهنیت بگونه دیگر و توسط یکی از بلند گویان ارشد این تفکر بیان گردید ، (تا جایگاه شکست خورده و تاریخ تیر شده ارستوکراسی «جهاد» و سیطره تسلط مافیایی آنان تحکیم یابد) و صاف و ساده شهروندان کشور به درجه یک و ثانوی تقسیم واعلام گردید که « مجاهد » برتر و با دیگران مساوی نمی باشد و منکر آن « کافر بالله » است. (**میر عبدالواحد سادات، ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود**).

طالبان و داعشیان نیز افراد خود را "مجاهد" و عملیات خود را "جهاد" مینامند. **امروز مبارزه با طاعون طالب و داعش نباید منحصر به دفاع مسلحانه در برابر تجاوزات آنها و حملات مسلحانه برای نابودی آنها باشد. بنابراین مبارزه با ذهنیت جهادی-طالبانی و ذهنیت تکفیری-داعشی که بر مبنای آنها تروریست در مدارس پاکستان و افغانستان تولید میگردد، باید در صدر پلان کاری ترقیخواهان قرار داشته باشد.**

همانطوریکه تا صد سال قبل استعمار کهن در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانهٔ مقابله و حمایت کار میگرفتند، امروز نیز استعمار نوین غربی با روش امپریالستی خود مطابق منافع روز و منافع دراز مدت استراتژیک خود به مقابله و یا حمایت از افراط گرایی میپردازند و در رشد و اشاعهٔ تروریسم افراط گرای مذهبی نقش مهمی داشته و با سرنوشت ملتها، منجمله سرنوشت ملت ما، به یک بازی بزرگ استعماری نوین مشغول اند.

نهم - منابع و مآخذ:

1. محمد صدیق فرهنگ "افغانستان در پنج قرن اخیر"، عرفان، تهران بهار ۱۳۵۸
2. لودویک ادامک، دایرة المعارف ایرانیکا،
3. اولیور روی، *اسلام و مقاومت در افغانستان*، 1990
4. رفیعه ذکریا، روزنامه انترنتی "اوون"، 19 جولای 2016،
5. آرشیف ملی هندوستان، متن معاهده کابل 1921،
6. لودویک ادامک، افغانستان 1900-1923، تاریخ دیپلماسی،
7. بریل اورمانی، و ف لدویک، 2006، تاریخ سیاسی و دیپلماتیک افغانستان، 1863-1901، لندن
8. شاه ولی خان، یادداشتهای من
9. **میرعبدالواحد سادات، ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود)**
10. صاحبنظر مرادی، از احمدشاه ابدالی تا عبدالرحمان خان، وبسایت خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰.
11. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران.